

بیدل، از نگاه اقبال لاهوری

دکتر تحسین فراقی

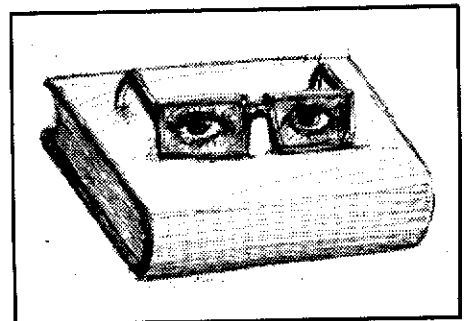
او، از بیدل یاد شده است. وی در نامه‌ای برای اسم. ام. اکرام، ضمن ستایش از این کتاب، برتری بیدل را به غالب دهلوی بدین گونه داشته است. «من همیشه اعتقاد داشته‌ام که غالب در تقلید از بیدل موفق نبوده است. وی فقط به تقلید لفظی پرداخته و اشعار او از معنویت اشعار بیدل بی بهره است. رهوار فکر بیدل برای هم عصران او نیز گریز پا بوده است. (۱) خودش هم در برخی از موارد این چنین گفته است: نرسید فطرت هیچ کس به خیال بیدل و معنی اش همه راست بی خبری و بس چه شعور خلق و چه هوش ما □ □

معنی بلندمن، فهم تندمی خواهد سیر فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم (۲) بحر فطرتم بیدل موج خیز معنی هاست مصرعی اگر خواهم سرکنم، غزل دارم برای اثبات این ادعا، همین کافی است که به قول اقبال، معاصرین بیدل، چه در شبه قاره و چه در خارج از شبه قاره و نیز شیفتگان شعر فارسی از درک تصور زندگی وی قاصر بوده‌اند. در نامه‌ای دیگر برای بشیر احمد، ضمن پافشاری به مطالعه مقایسه‌ای بین بیدل و غالب به نکات قابل توجهی اشاره کرده است:

بیست سال قبل اولین بار من مقاله‌ای به زبان انگلیسی دستنویس از شاعر ملی پاکستان، علامه محمد اقبال لاهوری به عنوان "Bedil in the Light of Bergson" (مطالعه بیدل در پرتو اندیشه‌های برگسون) را در دنیای اقبال شناسی معرفی کردم یعنی چهل و هشت سال بعد از فوت اقبال. این مقاله علامه اقبال در بین مقالاتی که تاکنون در مورد بیدل نوشته شده است، منحصر به فرد است. چرا که این مقاله از قلم شاعر و فیلسوفی است که در اندیشه قرن بیستم دارای یک مقام برجسته و بی همتاست. مقام شعری او در دنیای ادبیات واضح است و موضوعات شعری او به فکر و دغدغه‌های شعر بیدل تشابه بسزایی دارد. علاوه بر مقاله فوق، اقبال گاه گاهی در نوشته‌های شعری و نثری خود، ضمن اظهار نظر در مورد اندیشه بیدل ارادت خود و عظمت بیدل را بیان کرده است. در مقاله حاضر، اکثر این نوشته‌های اقبال مورد توجه قرار گرفته است.

اقبال از آغاز بلوغ فکری خود تا واپسین لحظات زندگی از شاعری و تصور پویای بیدل در باب زندگی به تعریف و تمجید پرداخته است. در بیشتر نامه‌ها، اشعار، یادداشت‌ها و نوشته‌های گوناگون

در مقاله فشرده‌ای که از نظر می‌گذرد، نویسنده محترم دیدگاه علامه اقبال لاهوری را درباره عبدالقادر بیدل دهلوی، غالب دهلوی و نسبت این دو با یکدیگر، مقایسه اشاره‌ای بین موارد خاصی از آرای بیدل و برگسون و برخی انتقادها از وی رامی آورد. نویسنده یادآوری می‌کند که علامه اقبال بسیار به بیدل اعتقاد داشت و از وی تأثیر گرفته است



«برای فهم صحیح کلام فارسی ایشان (میرزا غالب) و جنبه‌های گوناگون تعلیم ایشان باید به دو مسئله توجه کامل داشت، نخست این که در دنیای شعر و شاعری میرزا عبدالقادر بیدل و غالب چه ارتباطی با هم دارند؟ و دوم این که تا چه حدی نظریات بیدل در مورد زندگی بر ذهن و فکر غالب تأثیر داشته است و میرزا غالب تا چه میزان در فهم این نظریه‌ها موفق بوده اند.»

در جواب سؤال مجید ملک می‌فرماید که اسلوب شاعری بیدل در اردو نتوانست رایج شود. در مجموعه‌ای به نام «یادداشت‌های پراکنده» "Stray Reflections" علامه ضمن مطالب دیگر مراتب ارادت خود را به بعضی از شعرا و فلاسفه و نیز فیض یابی از آنها اظهار داشته است. بیدل نیز از جمله آنهاست که علامه نهایت ارادت خویش را نسبت به ایشان اظهار کرده است، می‌نویسد:

«من به این امر اعتراف می‌کنم که از هگل، گوته، میرزا غالب، میرزا عبدالقادر بیدل و وردزورث بسیار بهره برده‌ام. هگل و گوته در روشن شدن حقایق باطنی اشیاء مرا راهنمایی کرده‌اند. از بیدل و غالب نیز آموخته‌ام که با وجود هضم ارزش‌های شعر غربی در احساس و طرز اظهار خود، چگونه روح شرقی را زنده نگه دارم و به کمک وردزورث از خطر سقوط به دهریت و الحاد در زمان دانشجویی رسته‌ام.» (۳)

در مجموعه یادشده در مباحثی تحت عنوان «حیرت» ایشان ضمن مقایسه بین افلاطون و بیدل می‌گویند که در این باب نظریات آنها با یکدیگر متعارض هستند:

«افلاطون می‌گوید که حیرت مادر تمام علوم است ولی میرزا عبدالقادر به آن از زاویه دیگری می‌نگرد. در شعری می‌گوید:

نراکت هاست در آغوش میناخانه‌ی حیرت
مزه بر هم مزن تا نشکنی رنگ تماشا را

افلاطون به این دلیل حیرت را با ارزش می‌داند که حس کنجکاوی ما در طول طبیعت تحریک می‌شود ولی برای بیدل، حیرت، (۴) گذشته از نتایج ذهنی، فی نفسه، ارزشمند است. برای بیان این عقیده هیچ سخنی نمی‌تواند به اندازه این شعر بیدل رسا باشد.» (۵)

برای روشن تر شدن بیدل شناسی اقبال، همین بس، که گاهی اقدام به تضمین برخی از اشعار بیدل می‌کند و گاهی نیز به تشریح اشعار فکر طلب بیدل می‌پردازد. در جای دیگر می‌بینیم که گاهی کشتن پرشاد شاد را برای تصحیح و تدوین دیوان بیدل

□ علامه اقبال لاهوری از آغاز بلوغ

فکری خود تا واپسین لحظات

زندگی از شاعری و تصور پویای

بیدل در باب زندگی به تعریف و

تمجید پرداخته است.

و در نامه‌ای برای اس.ام. اکرام،

نویسنده کتابی درباره غالب

دهلوی، نوشته است: «من همیشه

اعتقاد داشته‌ام که غالب در تقلید از

بیدل موفق نبوده است. وی به

تقلید لفظی پرداخته و اشعار او از

معنویت اشعار بیدل بی بهره است.

رهوار فکر بیدل برای هم عصران او

نیز گریز پا بوده است.»

تشویق مینماید و زمانی به مقایسه بین تصوف پویا و روان بیدل و تصوف ساکن غالب اقدام می‌کند. (۶)

علامه اقبال نه تنها در آثار تثری خویش بیدل را یادآور می‌شود، بلکه در نظم نیز از وی یاد می‌کند. در شعری به عنوان «مذهب» در مجموعه «بانگ درا» از بیدل به عنوان «مرشد کامل» یاد کرده، متذکر می‌شود که پایه علوم جدید به مبنای محسوسات است در حالی که نقطه نظر بیدل با شعر ذیل مطابقت دارد:

با هر کمال اندکی آشفتنی خوش است

هر چند عقل کل شده‌ای بی جنون مباش

علامه بیت فوق را در شعر «مذهب» تضمین کرده و بدین گونه به نحوی زیبا به تشریح فلسفه زندگی خود می‌پردازد. همچنین در مجموعه «ضرب کلیم» در شعری با عنوان «میرزا بیدل» (۷) در حل مشکلات ماهیت کائنات می‌کوشد و ضمن تضمین شعر ذیل، اظهار می‌دارد که بدین گونه در این حیرت کده به خوبی گشوده می‌شود:

دل اگر می‌داشت وسعت بی نشان بود این چمن

رنگ می‌بیرون نشست از بس که میناتنگ بود

شاید این سوال به ذهن خطور کند که چرا اقبال تا این حد بیدل را می‌ستاید؟ به نظر می‌رسد در جواب بتوان گفت نقطه نظر هر دو در مورد مساله حق و واقعیت بسیار به هم نزدیک است. اگر چه باید گفت که در باب مسئله تنزل (Descent) از مقامات تصوف بیدل و در باب حق و حقیقت، اقبال در مقاله انگلیسی یاد شده در چندین مورد اعتراضات شدیدی نیز ابراز داشته، ولی در کل، بصیرت کامل و عمیق بیدل نسبت به عظمت بشری و روح انسانی و نظریه پویای حیات او باعث شده است که علامه وی را مورد ستایش قرار دهد.

از سوی دیگر می‌بینیم که اقبال و بیدل اشراق (۸) را وسیله‌ای می‌دانند که می‌تواند در تفهیم کائنات معاونت بکند و عقل‌گرایی صرف را کافی نمی‌دانند. هر دو بشر را موجودی عظیم می‌بینند که با استفاده از نیروی موجود در خود می‌تواند به دیگر قوای طبیعت فایز آمده، به مراتب والای هستی نائل شود. بیدل با کمک تشبیهات و استعارات علامه بسیار سعی می‌کند این حقیقت را اظهار نماید. در جایی می‌گوید که کوه سینا نیز که از انوار الهی متجلی شده نور خود را از قلب منور انسان به عاریت گرفته است. بدین طریق به عظمت بشری اعتراف می‌کند. هم اکنون تعداد عمده‌ای از اشعار چشمگیر بیدل را در ذیل می‌آوریم که ما را در فهم تصور زندگی وی بسیار یاری می‌کند. لازم به ذکر است که ویژگی‌های نسلی بیدل هم در نظریه پویای حیات او بسیار موثر است:

برون دل نتوان یافت هر چه خواهی یافت

کدام گنج که در خانه‌ی خراب تو نیست

□ □

حیف نشکافتم پرده‌ی دل

دانه بوده‌ست مهر خرم‌ها

□ □

نه فلک دایره‌ی مرکز تسلیم من است

دستگاه عجب از همت پستم دادند

□ □

کدام رمز و چه اسرار، خویش را دریاب

که هر چه هست نهان غیر آشکار تو نیست

□ □

در فکر خودم معنی او چهره گشاشد

خورشید برون ریختم از ذره شکافی

□ □

به بی‌آرامی است آسایش ذوق طلب بیدل

خوش آن رهرو که خار پای خود فهمید منزل را

□ □

سبکروان ز کمانخانه‌ی سپهر گذشتند
تو نیز وام کن اکنون پر و خدنگ برون آ
□ □

مباش همچو گهر مرده ریگ این دریا
نظر بلند کن و همت حباب طلب
شبی چو شبنم گل صرف کن به بیداری
سحر بر آر سر و وصل آفتاب طلب
□ □

نه فلک آغوش شوق انتظار آماده است
کای نهال باغ بی رنگی ز آب و گل برآ
□ □

جهان وحشت است اینجا، توقف کو؟ اقامت کو؟
تخیر یک دو دم پل بسته بر دریای بگذشتن
□ □

هر دو عالم خاک شد تا بست نقش آدمی
ای بهار نیستی از قدر خود هشیار باش
□ □

بر زبان نام آدم آمد
در نظر هر دو عالم آمد
□ □

ای طلب در وصل هم مشکن غبار جستجو
آتشم گر زنده می خواهی زیانتشان مرا
□ □

بیدل به حصول رزق آماده به سر
سگ چاکر سگ نگشت، خربنده ی خر
از مخترعات کارگاه امکان
□ □

این ننگ شعور نیست جز صنع بشر
□ □

به حسن خویش نگاهی که در جهان ظهور
خطاب احسن تقویم داری از خلاق
□ □

نامحرمی خویشت سدره آزادی است
چشمی بگشا، بشکن قفل در زندان‌ها
□ □

من آن شوقم که خود را در غبار خویش می جویم
رهی در جیب منزل کرده ام ایجاد می پویم
□ □

تبعیت خلق از حقت باطل کرد
ترک تقلید گیر، تحقیق این است
□ □

از آن نقش کار جهان ابر است
که آثار تقلید یک دیگر است
□ □

زیس درس تقلید شد آشکار
نشده هیچ کس واقف از اصل کار

□ علامه اقبال در «یادداشت‌های

پراکنده» Stray Reflections

آورده است: من به این امر اعتراض

می‌کنم که از هگل، گوته، میرزا

غالب، میرزا عبدالقادر بیدل و ورد

زورث بسیار بهره برده ام هگل و

گوته در روشن شدن حقایق باطنی

اشیاء مرا راهنمایی کرده‌اند.

از بیدل و غالب نیز آموخته‌ام که با

وجود هضم ارزش‌های شعر غربی

در احساس و طرز اظهار خود

چگونه روح شرقی امر ازنده

نگه دارم و به کمک ورد زورث از

خطر سقوط به دهریت و الحاد در

زمان دانشجویی رسته‌ام.»

□ □

دل صید عشق است، محکوم کس نیست

الحکم لله، الملک لله

□ □

چنین کشته‌ی حسرت کیستم من

که چون آتش از سوختن زیستم من

□ □

درین گلشن اگر از سازی رنگی خبر داری

ز بوی گل توانی در کشید آواز بلبل را

□ □

ای ناله خاموش، در خانه کس نیست

یک حرف گفتیم، افسانه کوتاه

□ □

دل گداخته اکسیر بی‌نیازی هاست

گداز درد طلب، کیمیا چه می‌جویی؟

نمونه‌های بیشتری که از اشعار بیدل در اینجا

پرداخته شد، آنچه به نظر می‌رسد این است که

خواننده خود می‌تواند از همین اشعار به این

موضوع پی‌برد، که بین برخی اشعار علامه و بیدل

تاچه حد تناسب معنوی و در بعضی سطوح تناسب

اسلوبی وجود دارد. با مطالعه اشعار بیدل این اشعار
از علامه در ذهن ما تداعی می‌شوند:

حسن کا گنج گرانمایه تجه‌ی مل جاتا

تونی فرهاد نه کهودا کبھی ویرانه دل

آشنا اپنی حقیقت سر هوای دهقان ذرا

دانه تو، کھیتی بھی تو، باران بھی تو، حاصل بھی تو

حقیقت ایک ہی ہر شرکی خاکی ہو کہ نوری ہو

لہو خورشید کائیکی اگر ذری کا دل چیری

عالم سوز و ساز مین وصل سی برہ کی ہی فراق

وصل مین مرگ آرزو، ہجر میر لذت طلب

□ □

از شریعت احسن تقویم شو

وارث ایمان ابراہیم شو

□ □

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد

گوہری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی در خوی غلامی ز سگان خوارتر است

من ندیدم کہ سگی پیش سگی سر خم کرد

□ □

دھوندا پھر تھوہر ای اقبال اپنی آپ کو

آپ ہی گویا مسافر، آپ ہی منزل ہو میر

تقلید کی روش سی تو بہتر ہی خود کشی

رستہ بھی دھوند خضر کا سودا بھی چوردی

افغان باقی، کھسار باقی

الحکم لله الملک لله

□ □

تو نشناسی ہنوز، شوق بمیرد ز وصل

چیست حیات دوام، سوختن ناتمام

□ □

انداز گفتگو نی دھوکی دیی مین ورنہ

نغمہ ہی بوئی بلبل، بو پھول کی چھک ہی

نادر نی لوٹی دلی کی دولت

اک ضرب شمشیر، افسانہ کوتاه

□ □

قلندریم و کرامات ما جهان بینی است

ز ما نگاہ طلب، کیمیا چه می‌جویی؟

اشتراکاتی کہ در موارد مختلف در سطح الفاظ و

تراکیب به چشم می‌خورد، می‌تواند به خاطر همین

عناوین و برخی تناسب‌های متافیزیکی باشد. در

مطالعه دقیق‌تر تراکیب و کلمات مشترک بین اقبال

و بیدل حقایق ارزشمند دیگری نیز می‌تواند دستگیر

ما شود. در برخی جاها اقبال در اشعار و مضاربع

بیدل با اندک تغییر و تصرف آنها را اختیار کرده

است، اما این یک مبحث طولانی است و آنچه از

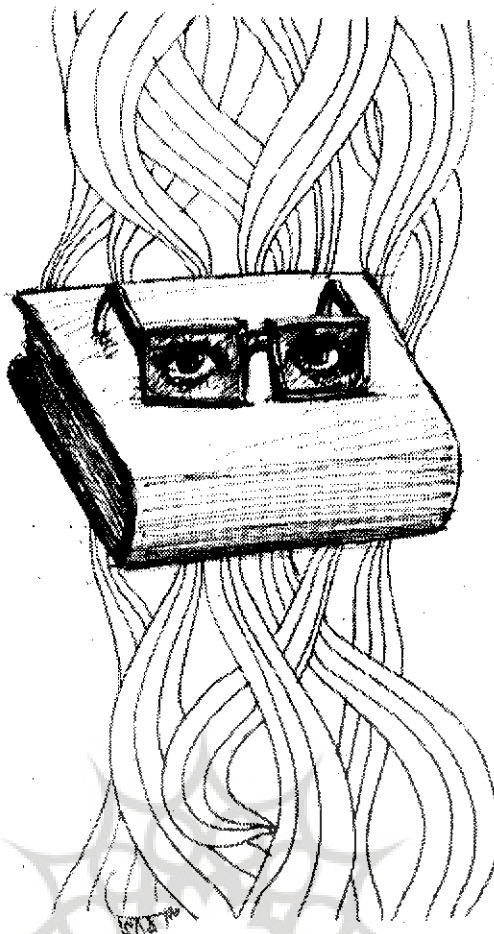
این اقتباس دستگیر می‌شود این است کہ علامه

در برگیرنده یک مقاله علمی جامع است که هم اکنون جای آن نیست.

در مقاله یاد شده، چنان که آقای علی بیات می‌گویند اقبال سعی کرده اند که «با عنایت به نظریات پیشرفته فلسفی قرن اخیر و اندیشمندان غربی، کلام و افکار بیدل را بررسی و نقد نمایند. برگسون (۱۸۵۹-۱۹۴۱) اندیشمند فرانسوی که علامه اقبال در جریان سفر سومین کنفرانس میزگرد جهانی در سال ۱۹۳۳ میلادی با او ملاقات کرد، توانست در بنای فکری وی تأثیر بسیاری بگذارد. به همین خاطر اقبال در این بررسی افکار و عقاید بیدل را با مقایسه افکار برگسون به بوته نقد و بحث می‌کشانند. وی در این مقاله می‌کوشد که افکار خود را در ضمن بیان آراء و عقاید این دو متفکر شرقی و غربی به خواننده منتقل سازد. وی با مطرح نمودن مباحث زمان و مکان و حرکت و... نظریات آن دو را متذکر شده و در نهایت، مانند هر منتقد دیگر آراء و نظریات خود را در باب هر یک بیان می‌کند». (۹) به نظر بنده، علامه اقبال این مقاله را در سال ۱۹۱۶-۱۹۱۵ نوشته اند. این همان زمانی است که علامه اقبال با بررسی فلسفه خودی، این نظریه را در نقش مهم خویش یعنی «اسرار خودی» منتقل کرد و مصادف به دورانی است که علامه، نظریات منتقدین این کتاب را به شدت رد می‌کرد و نیز نظریه نفی خودی تصوف عجمی را به شدت مورد انتقاد قرار داد. در این مقاله او ضمن اقرار عظمت اندیشه بیدل و برگسون بر بعضی از تصورات آنها به طور عمیق و سنگین انتقاد کرده است به طوری که چنین انتقادهای تندی بر بیدل هم تاکنون دیده نشده است. با وجود این که بعضی از اعتراضات اقبال بر بیدل پذیرفته نمی‌شود، به طور کلی چنین نقد عمیق و اندیشمندانه و تطبیق عالی مفکر شرقی و غربی در حیطه بیدل شناسی حایز اهمیت می‌باشد.

در حقیقت بیدل تمام کائنات را یک واقعه واحده می‌نامد و اعتقاد دارد که همه چیز در زمان حال است و ماضی و مستقبل فقط تغییرات هستند:

غم مستقبل و ماضی است کائرا حال می‌نامی
نقابی در میان است از غبارش پیش و پس اینجا
در این واقعه واحده نیز هر لحظه تغییراتی در شرف
انجام هستند. در پیکره هستی چیزی به نام تکرار
وجود ندارد. آنچه حقیقت دارد فقط حال است. پس
در این صورت، حیات بعد از مرگ هم در زمان
حال، لحظه به لحظه ظاهر می‌شود. همچنین
می‌توان گفت که با توجه به عقیده بیدل این امر طی
شده است که هر لحظه «عمل آفرینش جدید» نیز



در جریان است. چنان که می‌گوید:

صورت این انجمن گر محو شد پروا کراست
خامه‌ی نقاش ما، نقش دگر خواهد نمود

□□

پیکر هستی ما را به ره سیل فنا

یاد بر بادی از آن نیست که معماری هست

□□

گر ز دنیا بگذریم افسون عقبی حایل است
منزلی تا هست باقی، راه ما همواره نیست

پس باید چنین گفت که بیدل سعی می‌کند از بعضی حقایق مسلمه بگریزد. وی از آنچه در مورد روز رستاخیز عموماً تصور می‌شود، روشی جداگانه اختیار کرده است. با این وجود سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که اگر در دوران زندگی پس از مرگ نقش دیگری به وجود خواهد آمد پس سزا و جزا بر چه کسی اعمال خواهد شد؟ به عقیده من تغییر در قالب و نقش مستلزم تغییر در روح نیست. بنابراین، در روز رستاخیز کالبد انسان به هر شکلی که برانگیخته شود، جزا و سزا برای او عملی خواهد شد، زیرا روح همان روح قبلی است. البته بحث بیشتر درباره چنین موضوع حساسی، نتیجه چندان

مثبتی را در پی نخواهد داشت. ولی ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که خود علامه اقبال از اصول بحث بعدالموت بیدل متأثر به نظر می‌رسد.

و هم اکنون غزلی از بیدل را مورد توجه قرار می‌دهم و سؤالی دارم که آیا برای کسی که منکر رستاخیز باشد، شعری این چنین تخلیق کردن ممکن است که لا به لا پراز جوشش و رحمت بی‌کنار حق باشد. باید شعری این چنین تعویذ کرد و به زر گرفت:

از چمن تا انجمن جوش بهار رحمت است
دیده هر جا باز می‌گردد دچار رحمت است
خواه ظلمت کن تصور، خواه نور آگاه باش
هر چه اندیشی نهان و آشکار رحمت است
قدردان غفلت خود گر نباشی جرم کیست
آنچه عصیان خوانده‌ای آینه‌دار رحمت است
وحشی دشت معاصی را دوروزی سر دهید
تا کجا خواهد رسید آخر شکار رحمت است

قابل توجه است که اقبال با بعضی عقاید بیدل و برگسون به مخالفت نیز برخاست. به عنوان نمونه در مقاله در دست مطالعه به عقیده تنزل Descent در عقاید صوفیه که بیدل عنوان کرده است، شدیداً اعتراض کرده و این نظریه برگسون را که در آن عقل به عنوان یک گناه ازلی قلمداد شده است، رد می‌کند و تنها راه دستیابی «به حق» بازگشت به دوران «قبل عقل و شعور» را مورد انتقاد قرار می‌دهد. ضمناً در مورد این که اشراق می‌تواند به طور کلی مفید باشد. سؤالات بحث انگیزی مطرح می‌نماید.

تصور عظمت بشری در مقاله مورد نظر به همان اندازه عمیق و پر جوش است که در دیگر نوشته‌ها و اشعار ایشان به چشم می‌خورد. علامه در مساله استحکام شخصیت و نیز پایداریش کاملاً مطمئن بود:

به خود خزیده و محکم چو کوهساران زی
چو خس مزی که هوا تیز و شعله بی‌باک است
به همین دلیل است که می‌بینم که اقبال مثل بیشتر مواقع دیگر در مقاله مورد نظر به «فنا» یا نیستی به شدت اعتراض می‌کند و آن را نتیجه تصوف عجمی قرار می‌دهد. در همین مقاله ضمن بحث در مورد عقیده تنزل Descent می‌نویسد که این نظریه ریشه در فلسفه مانوی دارد. در نزد وی مانویت نه تنها مسیحیت را تحت تأثیر قرار داده، بلکه اسلام نیز از آن مصون نمانده است. به عقیده اقبال: «بعد از فتح ایران توسط اعراب مسلمانان، اسلام به مانویت مبدل شد و نظریه خود ظلماتی خدا، به شکل تنزل در عقاید صوفیه به صحنه آمد و آن هم خود همراه با رهبانیت بود که از جنبه روحی کاملاً مانوی شده».

۱- خود بیدل نیز به انفرادی بودن اسلوب و روح شاعری خود آگاه بود. این شعر را مورد توجه قرار دهید: از کتاب بیدلی گر نکته ای آید به دست نسخه ها آتش توان زد تخته ها باید شکست صد چمن باید به توفان تماقل دادنت تا بخون دل توانی این قله ها رنگ بست

۲- این گونه مضامین در موارد زیادی به چشم می خورد. مثلاً جایی می گوید:

دم تیغ است بیدل راه باریک سخن سنجی زبان خامه هم شق دارد از حرف آفرینی ها

۳- یادداشت های پراکنده: "Stray Reflection"، ص ۶۱.

۴- «حیرت» در لابه لای شعر بیدل دیده می شود و به عنوان حضور و تفکر عارض شده در پیرایه ی نو به نو به ظهور می آید. ببینید چه مضمون های جالب و برجسته بسته است:

از بس گرفته است تحریر عنان ما دارد هجرم آینه اشک روان ما

به اولین جلوه ات زد لهار مید صبر و گداخت طاقت کجاست آینه تا بگیرد غبار حیرت در این تماشا

بیدل نفس سوخته ی ما چه فروشد حیرت همه جا تخته نموده ست دکان ها

ای ز شوخی های حسن محویج و تاب ها حیرت اندر آینه چون موج در گرداب ها

تحریر گلشن است اما که دارد سیر اسرارش خموشی بلبل است اما که می فهمد ز بانش را

هم صحبتیم و ما را از یک دگر خبر نیست عنقاچه و نماید گر شد چهار عنقا

تحریر شد دلیم در سواد دشت آگاهی همه تار نگاهم جاده بود آنجا که من رفتم

حیرت آهنگم که می فهمد زبان راز من گوش بر آینه نه تابش تو ی آواز من

۵- «یادداشت های پراکنده»، ص ۸۳.

۶- مراجعه شود به کتاب (۱۹۶۱) "The Poet of the East" از عبدالله انوریگ، ص ۲۰۲.

۷- کلیات اقبال اردو، چاپ شیخ غلام علی، ایندسنز، لاهور، صص ۸۵-۵۸۴.

۸- «اشراق» یعنی Intuition که معادلش به زبان اردو و فارسی «وجدان» هم است.

۹- سخنی از مترجم «مطالعه بیدل در پرتو انیشتی های برگسون»، ص ۲- علاوه بر این نظریه وجدان و اشراق، نیروی حیاتی و تصور وحدت الوجود نیز در این مقاله یاد شده مطرح شده است.

۱۰- «اقبال جهانگیر»، مرتبه محمدفریدالحق، ص ۹۱.

۱۱- "Stray Reflections"، چاپ دوم، ص ۵۷.

□ علامه اقبال نه تنها در آثار نثری خویش بیدل را یاد آور می شود، بلکه در نظم نیز از وی یاد می کند. در شعری به عنوان «مذهب» در مجموعه «بانگ درا» از بیدل به عنوان «مرشد کامل» یاد کرده، متذکر می شود که پایه علوم جدید به مبنای محسوسات است در حالی که نقطه نظر بیدل با شعر ذیل مطابقت دارد:

با هر کمال اندکی آشفته گی خوش است هر چند عقل کل شده ای بی جنون مباحث

ما شده است که به رومیان از فتح یونان رسید». (۱۱)

آنچه از اقتباس ذکر شده می توان دریافت این است که غنای فرهنگ اسلامی را به عنوان یک واقعه مهم تاریخی، علامه اقبال با خرسندی استقبال می نماید و از سویی در مقاله مورد نظر تبدیل شدن اسلام به مانویت را بعد از فتح ایران با لحنی تأسف آمیز بیان می کند. اینجا از سویی به انقلابات فکری ایشان پی می بریم و از سویی این قیاس من نیز تقویت می شود که این مقاله باید در سال ۱۹۱۶ میلادی یا در زمان نزدیکی به آن نوشته شده باشد. به نظر بنده دریای قدرت شعر ابوالمعالی بیدل هنوز موج خیز معانی برجسته و دقیق و لطیف و روشن گر است، ولی تا هنوز چنانکه باید شناخته نشده است. نمی دانم این شاعر و متفکر نقشبند خیال بلند به طور کلی کی شناخته خواهد شد. خودش چقدر درست فرموده بود:

بلند است آن قله ها آشیان عجز ما بیدل که بی سعی شکست بال و پر نتوان رسید اینجا

تصور تنزل در عقاید صوفیه و رهبانیت را از جنبه روحی آن به طور کامل نشأت گرفته از مانویت می داند. به عقیده وی با فتح ایران مانویت جای اسلام را گرفت. حقیقت مطلب این است که علامه تا روزهای آخر عمر خود برای دیدن روح خالص اسلامی بی قرار بود. به عنوان نمونه در نامه ای برای راغب احسن در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۳۳ میلادی چنین ابراز عقیده کرده است: «اسلام از اثرات مجوسیت و یهودیت توانست رهایی یابد (درحالی که در مقاله در دست مطالعه از تبدیل اسلام به مانویت رنج می برد). از همان قرون آغازین اسلام مجوسیت و یهودیت بر دین اسلام غلبه کرد یعنی تفکرات یهودی و مجوسی اسلام را از دید عوام مخفی نگه داشت. به عقیده ناقص من اسلام تا امروز کشف نشده است». (۱۰)

البته شکی نیست که اسلام از مانویت تأثیر پذیرفته است. ا.ا. شوشتری در کتابی مهم به نام فشرده فرهنگ اسلامی «Outlines of Islamic Culture» تأثیرپذیری مسیحیت و اسلام را از مانویت متذکر شده است. ولی این سخن علامه اقبال که اسلام به مانویت تبدیل شده است تا حدود زیادی قابل بحث و تأمل است. زیرا با وجود عقایدی مانند توحید و رسالت و تصور انسان و تصور کائنات، عظمت و برتری دین اسلام آنقدر واضح و روشن می شود که جای بسی تعجب است بگویم مانویت بر آن اینقدر غالب شد که باعث قلب ماهیت آن شده باشد. گذشته از این مساله آنچه قابل توجه است این است که در مقاله مورد بحث اقبال نسبت به مساله تبدیل اسلام به مانویت اظهار تأسف می کند در حالی که در مجموعه «یادداشت های پراکنده» در جایی به این نکته اشاره می کند که برخورد تمدن اسلامی با تمدن قدیم ایرانی باعث عمق یابی تمدن اسلامی است و این واقعه را با لحنی مسرت آمیز بیان می کند:

«اگر شما از من بپرسید که مهم ترین واقعه تاریخ اسلام کدام است؟ در جواب من بدون تأمل خواهم گفت: فتح ایران- جنگ نهاوند علاوه بر یک مملکت زیبا، تمدن کهن به اعراب اعطا کرد. شاید بهتر این است بگویم که آنان با ملتی آشنا شدند که با آمیزش اقوام سامی و آریایی می توانست منجر به تولد تمدن نوین شود. تمدن اسلامی ما حاصل پیوند عقاید سامی و آریایی است. چنین به نظر می رسد که این تمدن به مثابه فرزندی است که لطافت و نرمی مادری آریایی و پختگی و صلابت پدری سامی را به ارث برده است. بدون فتح ایران، تمدن اسلامی فقط منجر به یک جنبه می شد، از فتح ایران آن بهره نصیب